

قضا و دادرسی در زمان مغول

احکام و فرمانهایی که در زیر عنوان یرلیغ در این صحائف آورده شده بوسیله رشیدالدین فضل الله بن عماد الدوله ابوالخیر مؤلف دانشمند «جامع التواریخ» و وزیر پرتدبیر ایرانی نوشته شده است.

این یرلیغها بازبانی بسیار شیوا و پیارسی روشن و بدون تعقید نگاشته شده است و الحق از شاهکارهای نثر زبان پارسی است. بعلاوه بمطالعه این یرلیغها میتوان پی برد که درعهد مغول چگونه دعاوی را حل و فسخ میکردند و باچه آئینی بدادرسی میپرداختند؛ و هم برای شناساندن گوشه‌ای از تاریخ حقوق ایران است که دراینجا بدرج آنها اقدام گردید. فصاحت نویسنده این احکام و درایت خوانندگان محترم مرا ازاین مستغنی میدارد که در باره مسائل مندرجه در یرلیغها بشرح و بحث بپردازم. همینقدر میگویم که این فرمانها، فصلی است از کتاب «تاریخ مبارک غازانی» که باهتمام «کارل یان» و با سرمایه اوقاف «گیپ» در سال ۱۹۴۰ مسیحی در انگلستان بطبع رسیده است. چون از طرفی کتاب مزبور خوب تصحیح نشده و مصحح اساساً بنقطه‌گذاری توجه نکرده بود و از طرف دیگر باین دلیل که این کتاب از بهترین نثرهای پارسی و از دقیق‌ترین منابعی است که برای مطالعه وضع اجتماعی و اداری ایران آن زمان وجود دارد، لذا نویسنده این سطور تصحیح قسمت سوم «تاریخ مبارک غازانی» را از سر گرفت و امیدوار است که این قسمت بصورت کتابی مستقل بزودی از طبع خارج شود.

سواد یرلیغ در باب تفویض قضا

بسم الله الرحمن الرحيم بقوة الله
تعالی و میامن الملة المحمدیه
فرمان سلطان محمد غازان

باسحاق (۱) و ملک و کسانیکه از قبل مادر فلان طرف حاکم اند بدانند: که فلانی را قضای آنجا و توابع آن فرمودیم تا هر قضیه و کار مهمی که بشرح تعلق داشته باشد در این ولایت، با او گویند تا او حکم کند و بقطع برساند. و مال ایتم و غائب را نیکو محافظت نماید. و بیرون از و کائنا من کان هیچ آفرینه در میان کار او در نیاید. و کسی را که او در زندان شرع کرده باشد هیچ آفرینه آن زندانی را بیرون نیارد. و جماعتی که بمهمات و کارهای شرعی موسوم اند خلاف او نکنند. و چون حکم یرلیغ بزرگ چنگیز خان چنانست

(۱) سقاق باجمع سقاقان یکی از مناصب حکومتی و اداری است.

قضا و دادرسی در زمان مغول

که قضاة و دانشمندان و علویان، فلان (۱) و قوپچور ندهند فرمودیم که برآن موجب معاف و مسلم باشند و مال و قوپچور ایشان نستانند؛ و اولاغ و وسوسون از ایشان نگیرند؛ و در خانهای ایشان نزول نکنند و ایلچی فرو نیارند. و ادرار بموجبی که بمؤامره و دفاتر درآمده سال بسال بی قصور میرسانند.

هر که برابر و در روی قاضی سخنان سخت گوید و جواب دهد و حرمت او کم کند فرمودیم تا شحنة ولایت او را سزا دهد. دیگر قاضی را هیچ آفریده پیش خود نخواند.

قاضی نیز چون کار شریعت قطع کند بموجبی که حجت موجدلگا داده بهیچ بهانه و علت از هیچ آفریده چیزی نستانند. و چون حجتی نو نویسد بموجبی که حکم یرلیغ جداگانه. فرمودیم حجتهای کهنه را پیش طاس عدل حاضر گرداند و در آنجا اندازد و بشوید و دعاوی که از مدت می سال نکرده باشند [و] حجتهای کهنه که تاریخ آن بیش از سی سال باشد بموجب حکم یرلیغی و شرطی که علی حده درین باب فرموده ایم مسموع ندارد. و چون چنان قبالهای کهن را پیش او آرند بخصمان و مدعیان ندهد و در طاس عدل بشوید.

دیگر دعوی تلجیه (۲) نشنوند و کسی که تلجیه کرده باشد ریش او بتراشند و برگاو نشانند و گرد شهر بر آرند و تمزیر تمام کنند؛ و بعد از این محضر نویسد و اگر نوشته باشند نشنوند.

دیگر، دودعی که پیش قاضی روند اگر در حمایت کسی روند و جماعتی متغلبانرا بدارالقضا حاضر گردانند تا مدد ایشان دهند، قاضی باید که مادام که ایشان از دارالقضا بیرون نروند قضیه و دعوی نشنود. و البته تا جماعت حامیان حاضر باشند قضایای شرعی بحضور ایشان نپرسد.

دیگر، دعوی که میان دوسمغول باشد یا میان یک مغول و یک مسلمان، و دیگر قضا یا که قطع و فصل آن مشکل باشد، فرمودیم تادر هر ماهی دوروز شعانی (۳) و ملوک و بیتکچیان و قضاة و علویان و دانشمندان در مسجد جامع، بدیوان المطلاع، جمع شوند و دعاوی بجمعیّت بشنوند و بکنه آن رسیده بموجب حکم شریعت بفیصل رسانند و مکتوب نویسند و سجل کرده خطهای خود بگواهی بنویسند تا بعد از آن هیچ آفریده را مجال طعن نباشد و ابطال نتواند کرد.

دیگر، ملکی که برآن گفت و گوی و دعوی و شنافص باشد، مادران ترکانان خاتونان، فرزندان، دختران، دامادان اسیران تومان و هزاره و صله و دهه و مغولان بسیار و بیتکچیان دیوان بزرگ قاضیان علویان دانشمندان شیخان رؤسادمیان نیابند و نخرند. و بموجب حکم یرلیغی که فرموده ایم این قاضی فلان احتیاط بلیغ نماید تادر هرملکی و معاملتی که درمحل نزاع باشد قباله آن بنام این جماعت مذکور نویسد. و اگر ببیند که دیگری نویسد مانع شود.

(۱) فلان: بفتح اول و دودم. نوعی از خراج باشد.

(۲) یعنی تزویر. و هم از مشتقات این کلمه اتلاچ است بمعنی داخل کردن (منتهی الارب فی اللغة العرب)

(۳) شاید جمع شحنة باشد

قضا و دادرسی در زمان مغول

دیگر، هر مهری را که برند بموجب احکام یرلیغ که پیش از این فرموده‌ایم، نوزده دینار و نیم باشد. زبادت از آن نبرند.

دیگر، در ولایاتی که از توابع فلان باشد و قضاء آن بدو تعلق دارد، آنچه از شهر دور باشد و لائق آنکه قاضی نصب کنند، در چنان شهر قاضی معتمد نصب کنند و بموجب مذکور حجت باز گیرند. و بهر ماهی احتیاط کار ایشان بکند تا بموجبی که حکم فرموده‌ایم راه شریعت و راستی نگاه میدارد و از آن غافل نباشد. و اجازت دهد تا قبالات بنویسند و حکم شرع بگذارند. و بهر ماه نسخه پیش وی فرستند.

و آنچه نواحی دیههاست و قاضی نصب کرده باشند باید که دعوی و قضایا نشنود و حکم نکند و سجلات ننویسد و بیرون از خطبه خواندن و حجت‌های قروض و صدق نامه هیچ کاغذ ننویسد، و اگر قضیه مشکل و دعوی بزرگ اتفاق افتد بشهر آیند و پیش قاضی شهر عرض کنند تا او بقطع رساند.

دیگر، می‌باید که معتمدی متدین را نصب کند تا تاریخ حجتها نویسد و روزنامه داشته باشد و احتیاط تمام کند تا اگر کسی ملکی را فروخته باشد یا برهن نهاده و باری دیگر بفروشد یا بگرو نهد روشن شود. و اکنون باید که احتیاط تمام نماید اگر کسی چنین کرده باشد ریش آن شخص پتراشند و گرد شهر بر آرند. تاریخ نویسی اگر از این قضا یا چیزی فهم کند و پنهان و مخفی دارد گناهکار و مردنی باشد و السلام.

سواد یرلیغ در باب آنکه دعاوی سی ساله بقیودی که معین شده نشنوند

بسم الله الرحمن الرحيم

بقوة الله تعالى و بإيمان العلة المحمديه

فرمان سلطان محمود غازان

قضاة ممالک بدانند که همگی همت ما بر آن مقصور و مصروف است که جور و ظلم و تعدی و دعاوی باطل و شقاق از میان خلق برداریم تا عالم و عالمیان بفرآغ بال و رفاه حال روزگار گذرانند و آثار عدالت ما بخاص و عام و دور و نزدیک برسد و شامل گردد و مواد خلاف و نزاع از میان جمهور مرتفع گردد و حقوق در مرکز خویش قرار گیرد و ابواب تزویر و تلجیه و جنایت بکلی مسدود گردد.

بدین سبب بکرات یرلیغها بجمهور قضاة و علماء که متقلدان امور شرعی و متصدیان اشغال دینی‌اند فرستاده‌ایم تا فصل دعاوی و قطع خصومات میان عموم خلایق بروجهی کنند که مقتضی قواعد شریعت و موجب قوانین عدالت باشد و از شوائب تزویر و مداخلت و میل معرا تواند بود. از آنجمله بزرگتر قضیه آنکه بر محضرهای مزور و صکوک (۱) سجلات سموه (۲) اسعان نظر کنند و بغور حال رسند و بدانچه ظاهر آن حجتها سمت قدم عهد داشته باشد بر سهیل

۱ - جمع صک بمعنی نبشتن قباله‌های شرعی (فرهنگ اندراج)

۲ - سموه : زرانود و ملمع کرده و دروغی که بفریب آنرا راست کرده باشند

قضا و دادرسی در زمان مغول

حسن الظن بقضاة و حکام ستقدم از شرائط و مراسم احتیاط هیچ دقیقه مهمل نگذارند. و حجتها که در مدت سی سال دعوی نکرده باشند و هر مزوری و سیاه کاری آنرا دستور ساخته بحماییت قوی دستان میروند و املاک مردم را مطعون و منقص میگردانند و زحمت خلق میدهند ، و قضاة چنانچه شرط است تدبیر آن نتوانسته اند کردن.

پیش از این روزگار ، سلاطین ماضی و چنگیزخان در تامت فرمانها و برلیغها یاد کرده اند که دعاوی سی ساله نشوند و تا غایت ، چنانکه شرط آن بوده بغور آن نرسیده و تدارک کلی نکرده.

در این وقت از قضاة اسلام این معنی تفحص فرمودیم ایشان چنانکه حق آنست بما عرضه کردند . و چون خواستیم که هم از طرف مدعیان و هم از طرف قضاة استحکام آن امور کنیم تا هیچکس بر باطل اصرار نتواند نمود و حجتهای کهنه سی ساله باطل را دستور نتواند ساخت ، فرمودیم تا حجتی که مناسب شرع و راستی باشد از قضاة اسلام بستانند تا هیچکس روی دل ننگرد و نیز جماعت قوی دستان بر ایشان الحاح نتوانند کرد که بیراه و نامشروع سؤال کنند و زحمت قضاة وائمه نتواند داد.

مرحوم قاضی فخرالدین هراة را فرمودیم تا صورت حجت را مسوده کرد و برظهر این برلیغ نوشته شد تا هم بر آن موجب زیادت و نقصان نا کرده حجت از ایشان بستانند و بجزانه آورند. و این برلیغ و حجت که برظهر آن مسطورست پیش ایشان باشد تا خاص و عالم ایشان را حجت بود و از حکم برلیغ نیز بترسند و قوی دستان بدین علت بریشان الحاح نتوانند کرد و ترک دعاوی باطل و شقیصها گیرند . و هر چه بیرون از این حکم و حجت ظهر باشد پیرامن آن نگردند ؛ و اگر خلاف کنند ایشان از قضا معزول و گناهکار باشند تا حقیقت دانند. و هیچ عذر ایشان نشنوم. و اگر قوی دستی برایشان الحاح کند و اصرار نماید و این معانی که برظهر حجت نوشته سموع ندارند و بر آن حکم نکنند نام آن کسان بنویسند و بحضرت ما فرستند تا آن کسانی که گناه کرده باشند چنان سیاست فرمائیم که موجب عبرت عالمیان باشد. کتب فی الثالث من رجب الاصح سنه تسع و تسعین و ستمامه بقام کشف.

سواد حجت که برظهر برلیغ مذکور نوشته شد

چون همت بلند و رای ارجمند پادشاه جهان و جهانیان شاهنشاه اسلام و اسلامیان الخصوص بعنایت الرحمن غازان خان لازالت دولته حالیه بالذوام اخذة بالزبارة و لاتبیغ التمام از سبادی ظهور دولت بر آن مقصور و مصروفست و عنان عنایت و عاطفش بر آن موقوف و معطوف است : که در عهد دولت و زمان پادشاهی و مکتت او عالم و عالمیان بفراغ بال و فراغ حال روزگار گذرانند ؛ و آثار کمال معدلت و مخایل وقور عاطفت و مرحمت او خواص و عوام و دور و نزدیک و ترک و تازیکن را شامل باشد ؛ و مواد خلاف و نزاع در جمیع معاملات از میان جمهور خلایق منقسم (۱) و مرتفع گردد و حقوق در مراکز خویش قرار گیرد و ابواب تزویر و مکر و حیلت بکلی مسدود شود ؛ بدینجهت

فضا و دادرسی در زمان مغول

در مضامین و مطاوی یرلیغناه همایون و التمغا های مبارک لازالت نافذة فی مشارق الارض و مغاربها ، بجمهور قضاة و علما که متقدان امور شرعی و متصدیان اشغال دینی اند خطاب رفت که فصل دعای و قطع خصومات میان عموم خلایق بروجعی کنند که مقتضی قواعد شریعت و موجب قوانین معدلت و نصف باشد و از شوائب تزویر و تمویه و مخایل میل و مداهنه مقدس و معرا تواند بود ؛ یکی از آنجمله آنکه در محاضر مزور و صکوک و سجلات سموه امعان نظر کنند و استکشاف نمایند و بغور حال بقدر استطاعت و مکتت برسند . و بدانچه ظاهر آن حجتها سمت قدم عهد داشته باشد برسبیل حسن الظن بقضاة و حکام متقدم از شرائط و مراسم احتیاط و تحقیق و تفتیش هیچ دقیقه مهمل نگذارند و بر آن تعویل نکنند .

چه بسیارست که شخصی ملکی داشته است که آنرا انشا و احداث کرده یا از دیگری بوی رسید و برملکت و استحقاق او و ثنائق و حجج شرعی نوشته ، بحکم قضاة و حکام شرع مسجل گشته بعد از مدتی مدید آن ملک بناقلی شرعی از وی بغیری منتقل شده و از آن بغیری بدیگری و هلم جرا ، و آن حجتها در خانۀ مالک اول مانده و بدست چند وارث گذشته ، بعد از مدتی متطول و عهدی متکامل یکی از وارثان فرصت جوی آن حجتها بیرون میآورد و بدان احتجاج میکند که در فلان تاریخ ملک جدمن بوده است و امروز بحکم ارث بمن میرسد ؛ و جمعی بتحمل از جمعی دیگر برصحت استحقاق او بطریق ارث ، گواهی میدهند . منازعات و مقالات میان ایشان بتطویل میانجامد . و بعضی از قضاة در بعضی از ولایات که در دیانت و تقوی و علم و فقه و فتوی قدسی راسخ و نصایی کامل نداشته باشند بغور حال نارسیده و حق از باطل تمیز نا کرده میمن که حکمی کنند که مستلزم ذهاب حقوق مستحقان باشد .

بنابرین مقدمات و آنکه پیش از این سلاطین ماضی و خلفاء ما تقدم سقی الله ثراهم و جعل الجنة مثواهم ، احتراز از امثال این احتمالات حکم کرده اند که دعای که بعد از مدت سی سال که آنرا در عرف یک قرن میخوانند ، در املاک و اسباب مسموع و مقبول ندارند و اعتبار نهند و به حاضر و حجج مزور و سموه پیش از تقدیم احتیاط و تفتیش ، حکم نکنند . و بعد از ایشان یرلیغ ایلخان بزرگ ارغون خان بامضاء آن احکام پیوسته ؛ و چون درین باب رجوع باقاول ائمه و اجتهادات علماء کرده اند بر آنچه اگر دو شخص در یک موضع باشند و یکی متصرف ضیاعی مبین باشد و در آن موضع حاکمی عادل و قاضی نافذ الحکم حاضر و مانعی و وا زعی دیگر از دعوی اظهار استحقاق ظاهراً موجودنه ، و مدت سی سال کامل بگذرد ، و یکی از ایشان بردیگری که صاحب ید و متصرف باشد دعوی نکند ، بعد از آن متمکن آن دعوی نباشد و قاضی آن دعوی را مسموع و مقبول ندارد و التفات نماید

اکنون من که فلانم ، قاضی و حاکم شرع در فلان ولایت ، این خط دادم و متقبل شدم که بعد از این تاریخ بهره درین مکتوب مسطورست قیام نمایم و در استماع دعای و فصل حکومت و قطع خصومات از آنچه مقتضی شرع محمدی باشد تجاوز و عدول نمایم و بقدر استطاعت و مکتت در تحریر و تنقیح دعای و تفتیش و تحقیق حجج و وثائق شرعی باقصری الغایة و النهایة بکوشم و هر دعوی که بعد از مدت سی سال کنند بدان شرائط که ذکر رفته نشنوم و التفات نمایم و اعتبار ننهم ، و اگر برخلاف یکی از این جمله اقدام نمایم مستوجب تعریک و تادیب و مستحق ضرب و عزل شوم . برین جمله گواه گرفتم جماعتی را از عدول و ثقات ، و ذلک فی تاریخ کذا .